

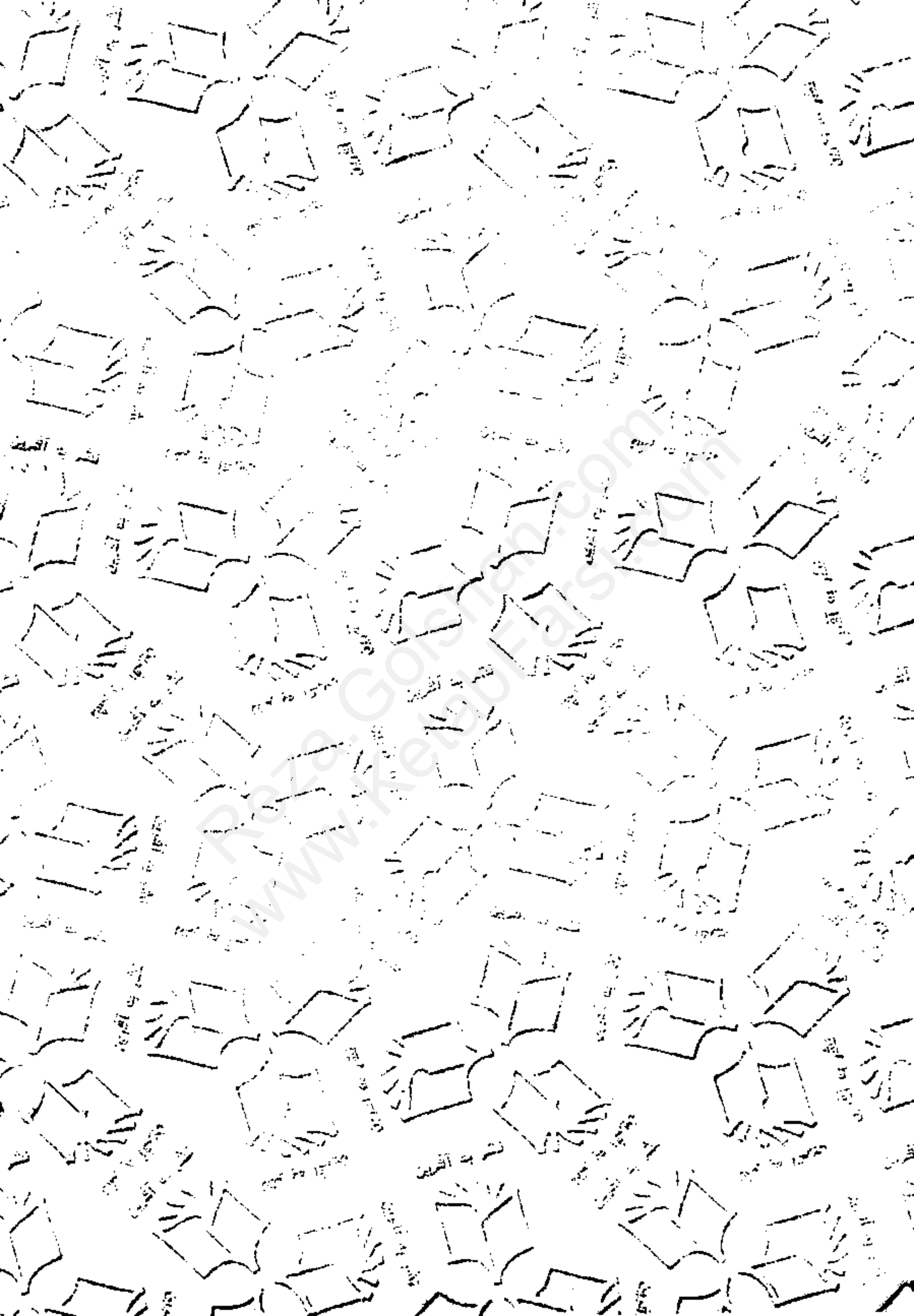
نطاق باغی اصلی

ملکہ محسنو



خاترات تاج الملوک

ہمسیر اول رضا شاہ و مادر محمد رضا شاہ



خاطرات

ملکہ پهلوی

تاج الملوک آیر ملو

(همسر اوّل رضاشاه۔ مادر محمدرضا شاه پهلوی)

تاج الملوک، ملکه، همسر رضا پهلوی شاه ایران،
۱۲۷۶-

خاطرات ملکه پهلوی: تاج الملوک پهلوی (همسر
اول شاه، مادر محمدرضا شاه پهلوی) / مصاحبه
کنندگان ملیحه خسروداد، تورج انصاری و محمود علی
باتمانقلیچ؛ [برای] بنیاد تاریخ شفاهی (معاصر)
ایران. - تهران: به آفرین؛ نیویورک: نیما، ۱۳۸۰.
۴۶۱ ص. ISBN 964-6760-33-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان دیگر: خاطرات بانو تاج الملوک
بادکوبه‌ای (پهلوی) همسر اول شاه و مادر
محمدرضا شاه پهلوی.

۱. تاج الملوک، ملکه، همسر رضا پهلوی شاه
ایران، ۱۲۷۶ - -- مصاحبه‌ها. ۲. تاج الملوک،
ملکه، همسر رضا پهلوی شاه ایران، ۱۲۷۶ - --
خاطرات. ۳. ایران -- تاریخ، پهلوی - ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷.
۴. ایران -- ملکه‌ها. الف. خسروداد، ملیحه،
مصاحبه کننده. ب. انصاری، تورج، مصاحبه کننده.
ج. باتمانقلیچ، محمود علی، مصاحبه کننده. د. بنیاد
تاریخ شفاهی ایران. ه. عنوان. و. عنوان: خاطرات
بانو تاج الملوک بادکوبه‌ای (پهلوی) همسر اول
رضاشاه و مادر محمدرضا شاه پهلوی.

۲۵ ت / ۱۵۰۷ DSR ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲

کتابخانه ملی ایران ۵۱۳۰ - ۸۰ م
محل نگهداری:



نام کتاب: خاطرات ملکه پهلوی
مصاحبه کنندگان: ملیحه خسروداد، تورج انصاری، محمود علی باتمانقلیچ
ناشر: مؤسسه انتشارات به آفرین
حروفچینی: مؤسسه انتشارات به آفرین
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۰
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
صحافی: تلاش
شابک: ۳-۳۳-۶۷۶۰-۹۶۴

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر محفوظ و هر گونه نسخه برداری از روی متن و عکسها ممنوع است

خیابان دانشگاه - کوچه آشتیانی - طبقه همکف پلاک ۲۲ - تلفن: ۶۴۶۰۱۰۳ - ۶۴۹۳۷۲۷

خاطرات بانو تاج الملوک آیرملو (پهلوی)
همسر اول رضاشاه و مادر محمدرضا شاه پهلوی

مصاحبه کنندگان } دکتر ملیحه خسرو داد
تورج انصاری
مهندس محمود علی باتمانقلیچ

بنیاد تاریخ شفاهی (معاصر) ایران

زیر نظر:

هیئت امناء

مدیرعامل:

دکتر امیر حاتم فرمانفرمایان

با همکاری:

انتشارت نیما - نیویورک

<http://www.dc.infi.net/~sunther/t1000/html>

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

فهرست مطالب

صفحه:	عنوان:
۹	پیشگفتار
۱۳	مقدمه ناشر
۲۱	آشنایی و ازدواج با رضاشاه
۴۵	ازدواج‌های سلطنتی
۷۱	رجال دوران پهلوی
۱۳۱	کودتای رضاخان میرپنج
۱۶۱	تهران در دوران رضاشاه
۱۸۵	رضاشاه و قوام‌السلطنه
۲۲۱	خاطراتی از رضاشاه
۲۳۱	اولین سقوط هواپیما در ایران
۲۳۷	رضاشاه در محاصره اسماعیل آقا
۲۴۱	مناسک مذهبی در دوران رضاشاه
۲۴۵	داستان دزدیدن مدرس
۲۵۵	میهمانی رضاشاه به افتخار دکتر مصدق
۲۶۵	قربان، همه اماله!
۲۷۹	اشغال ایران و تبعید رضاشاه
۲۸۵	یادداشت‌های رضاشاه
۲۹۹	دشمنی بولارد با ایران و ایرانی
۳۱۱	آخرین روزهای رضاشاه
۴۱۷	دکتر محمد مصدق
۴۵۳	اعضای خانواده و دوستان
۴۸۳	یک توضیح از سوی مصاحبه‌کنندگان
۴۸۷	فهرست اعلام

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

برهای‌های گرم و دم سرد ما می‌خند
لذت‌کار بی‌خبری عیب ما مکن
الفاظ دلفریب دلت را ربوده است
جانا سراب را تو گمان می‌بری به آب

طفلی و سرد و گرم جهان را ندیده‌ای
ما غرقه گشته‌ایم و تو دریا ندیده‌ای
این اول است آخر غوغا ندیده‌ای
ما دیده‌ایم و تو اینها ندیده‌ای

پیشگفتار:

بنیاد تاریخ شفاهی ایران تحت توجهات جمعی از شیفتگان تاریخ معاصر کشورمان از سال ۱۹۷۸ در لندن پایه‌گذاری شد و از همان ابتدای کار با کوشش و سعی زیاد تلاش کرد با ایرانیان پراکنده در ۵ قاره جهان تماس نزدیک برقرار کرده و ضمن جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط به تاریخ معاصر ایران، خاطرات آنها را روی نوارهای آدیو ویدیو ضبط کند.

حاصل تلاش‌های مجدانه سالهای اخیر همکاران ما انبوهی از نوارهای صوتی و تصویری حامل تصویر و بیانات رجال اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی عصر پهلوی است که بعضی از آنها با اجازه کتبی گویندگان نوارها بروی کاغذ پیاده شده و به صورت کتاب در آمریکا و اروپا منتشر شده‌اند.

عده‌ای از گویندگان خاطرات نیز به «بنیاد تاریخ شفاهی ایران» وکالت داده‌اند تا خاطرات آنها پس از مرگشان منتشر گردد.

در میان این خاطرات که توسط بنیاد ضبط شده است یک دسته از خاطرات دارای اهمیت بیشتری هستند و آن خاطرات مربوط به اعضای درجه اول فامیل پهلوی است.

از این دسته خاطرات تاکنون کتاب‌های خاطرات شهبانو فرح، بانو فریده دیبا (مادر فرح پهلوی) و کتاب خاطرات رضا پهلوی با همکاری انتشارات نیما در نیویورک منتشر شده‌اند و آنطور که ما اطلاع داریم بعضی از این کتاب‌ها در

درون مرز هم به چاپ رسیده‌اند.

کتابی را که هم اینک در دست دارید از زمرهٔ با ارزش‌ترین منابع تاریخ معاصر ایران می‌باشد.

اول اینکه گوینده خاطرات مرحومه بانو تاج‌الملوک بادکوبه‌ای (پهلوی) همسر اول رضاشاه و مادر محمدرضا شاه پهلوی، علیرضا پهلوی، اشرف و شمس پهلوی می‌باشد.*

این زن که نسل قبل از فوتش با روی باز و با علاقمندی زاید الوصفی مصاحبه‌کنندگان اعزامی از سوی بنیاد تاریخ شفاهی ایران خانم دکتر ملیحه خسروداد و آقایان تورج انصاری و مهندس محمود علی باتمانقلیچ را به حضور پذیرفت و با حوصله به سئوالات آنها پاسخ‌های مشروح داد.

دوم اینکه ملکه پهلوی (ملکه مادر) در بیان خاطرات خود ملاحظه هیچکس حتی خودش را هم نکرد و بطوریکه در صفحات بعدی ملاحظه می‌کنید در بعضی جاها برخلاف مصالح و پرستیز خودش هم حرف زده است. با این تفصیل باید تائید کرد که کتاب حاضر یکی از معتبرترین منابع تاریخی درخصوص دوران سلطنت رضاشاه پهلوی و محمدرضا شاه پهلوی می‌باشد. توضیح دیگری که ضرورتاً باید اضافه کنیم این است که مرحومه ملکه پهلوی به دلیل کهولت سن و ابتلا به بعضی حالات روحی و روانی در حین بیان خاطرات خود بعضاً دچار فراموشی موقت می‌شد و مصاحبه‌کنندگان مجبور بودند جلسه مصاحبه را تعطیل و به روز دیگری موکول نمایند.

به دلیل همین حالت خاص روحی و روانی که بیشتر ناشی از شرایط سنی بالای ملکه پهلوی ایشان در ضمن بیان خاطرات خود مکرر یک موضوع خاص را تکرار کرده و مورد یادآوری و تذکر قرار می‌دادند.

* در حقیقت مرحومه تاج‌الملوک همسر دوم رضاشاه پهلوی بود همسر اول وی زنی از اهالی همدان بد نام صفید بود و رضاشاه موقعی که قزاق ساده‌ای بود و در همدان خدمت می‌کرد با صفید ازدواج کرد.

ایشان همچنین در یادآوری تاریخ خاطرات و حوادث بعضاً دچار اشتباه می‌شدند که مصاحبه‌کنندگان بعداً این تاریخ‌ها را با دختر ارشد ایشان خانم اشرف پهلوی و آقای دکتر لاجوردی کنترل می‌کردند.

نکته دیگری که لازم است خوانندگان گرامی کتاب خاطرات خانم تاج‌الملوک به آن توجه داشته باشند این است که متن کتاب عیناً از روی نوار مصاحبه پیاده شده و برای حفظ طراوت گفتار و القای محیط مصاحبه و دلنشین‌تر شدن مطالب جالب کتاب از ویراستاری کاملاً پرهیز شده است.

همچنین به خاطر آنکه این خاطرات در بیش از ۳۵ جلسه مختلف مصاحبه گردآوری شده است خاطرات از یک سیر تاریخی و زمان‌بندی شده برخوردار نیست و خانم تاج‌الملوک پهلوی در حالیکه در جلسه دوازدهم مصاحبه از نحوه به سلطنت رسیدن رضاشاه صحبت کرده است در نوار مربوط به جلسه هفدهم از کودتای رضاخان حرف زده و این بی‌نظمی در بیان خاطرات در مجموعه نوارهای موجود دیده می‌شود. انتشارات نیما (نیویورک - منهتن آکادمی) ابتدا تصمیم گرفت خاطرات را بر مبنای زمان وقوع حوادث و رویدادها دسته‌بندی و تنظیم نماید اما مصاحبه‌کنندگان اصرار کردند که متن نوارها عیناً و بی‌کم و کاست و همانطوریکه ضبط گردیده‌اند بر روی کاغذ پیاده و به چاپ سپرده شوند، چرا که ملکه پهلوی در آخرین روزهای حیات خود شخصاً و با اصرار این را خواسته بودند.

بنابراین متن حاضر حاصل پیاده کردن نوارهای آدیو - ویدیویی است و در آنها هیچگونه دخل و تصرفی صورت نگرفته است.

گفتگوی مصاحبه‌کنندگان با ملکه پهلوی یکبار به علت بستری شدن ایشان در بیمارستان مرکزی نیویورک دچار وقفه شد و پس از بهبود نسبی مرحومه تاج‌الملوک پهلوی مجدداً این مصاحبه‌ها دو جلسه دیگر پیگیری گردید که متأسفانه به سبب فوت ایشان در مارس ۱۹۷۹ موفق به کسب و ضبط همه خاطرات ایشان نشدیم.

بنیاد تاریخ شفاهی ایران و انتشارات نیما (نیویورک) منتهان - آکادمی
امیدوارند حاصل این تلاش فرهنگی مورد استقبال تاریخ پژوهان قرارگیرد.

بنیاد تاریخ شفاهی ایران
دکتر امیر حاتم فرمانفرمائیان
انتشارات نیما - نیویورک
فرانسیس لاجوردی

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

مقدمه ناشر

بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی اغلب فراریان منسوب به خانواده پهلوی و خانواده‌های حکومتگر دوران سیاه پهلوی که در اروپا و آمریکا سکنی و مأمّن گزیده‌اند اقدام به انتشار کتاب‌های خاطرات کرده و هر یک به فراخور اطلاعات و درک و یا حتی حُبّ و بغض‌هایشان کوشیده‌اند ضمن به تصویر کشاندن شمه‌ای از حوادث دوران سیاه حکومت استبدادی پهلوی خود را تافته جدا بافته و بری از فساد و تباهی آن دوران معرفی نمایند!

در این میان عده‌ای پا را از اینهم فراتر گذاشته و ضمن آنکه همه تقصیرها را به گردن رقبایشان انداخته‌اند با توسل به دروغ و تحریف تاریخ تلاش کرده‌اند از خود چهره بیگناهان و حتی قدیسان را تصویر نمایند!

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اعاده آزادی بیان، قلم و اندیشه سبب گردیده است تا کتاب‌هایی به قلم ژنرال‌ها و رجال سیاسی دوران پهلوی و حتی به قلم اعضای درجه اول خانواده پهلوی در درون مرز بی‌کم و کاست چاپ و منتشر شوند. در حالیکه بلندگوهای تبلیغاتی متعلق به ضد انقلابیون مقیم

آمریکا و اروپا جمهوری اسلامی را متهم به اعمال سانسور عقاید و افکار مخالفین و اوپوزیسیون می‌کنند، حتی کتاب محمدرضا پهلوی (پاسخ به تاریخ) در تیراژ وسیع در داخل کشور چاپ و منتشر شده است.

همچنین کتاب خاطرات بانو فریده دیبا (مادر فرح پهلوی) تحت عنوان: «دخترم فرح» و دهها و صدها جلد کتاب دیگر به قلم اعوان و انصار رژیم شاه که طی سالهای بعد از انقلاب اسلامی در اروپا و آمریکا در تیراژهای بسیار کم و به صورت زیراکس و فتوکپی در محافل ایرانیان فراری منتشر شده بودند به داخل کشور منتقل شده و در ایران با چاپ و صحافی ممتاز و در تیراژهای وسیع چاپ شده‌اند.

شاید یکی از علل عمده این امر علاوه بر وجود آزادی انتشار مطبوعات (ولو مطبوعات اوپوزیسیون) در ایران این باشد که این کتابها صرفنظر از مقادیر معتناهی مطالب انحرافی که دارند خود سندی گویا بر حقانیت انقلاب اسلامی و راه و روش آن است.

خواننده این قبیل خاطرات از فحوای کلام گوینده و نویسنده خاطرات و از خلال این اظهارات به خوبی به وجود فساد وسیع و گسترده اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی در دوران پهلوی پی می‌برد.

خوشبختانه گویندگان این مطالب خود عناصر درجه اول رژیم پهلوی هستند و دیگر هیچکس نمی‌تواند منکر مطالبی بشود که همسر اول رضاشاه و مادر محمدرضاشاه به صراحت تمام بیان می‌کند.

از نکات بسیار مهم کتاب خاطرات تاج‌الملوک ایرملو (پهلوی) همسر اول رضاشاه که باید توجه داشت این است که نامبرده به واسطه کهنلت سن و وضعیت روحی خاص ناشی از سال اول سقوط و فرار شاه ملاحظه هیچکس را نکرده و با خشم و گاهی با تأسف و سرخوردگی به بیان موارد سو و خلاف شرع و

عرف در روند زندگی و کاریر سیاسی و اجتماعی سردمداران عمده رژیم پهلوی پرداخته است.

به جرأت می‌توان گفت مطالبی که مادر محمدرضا شاه در این کتاب می‌گوید از افشاگری‌های مهم و استثنایی تاریخ معاصر ایران است که تاکنون از چشم همه پژوهندگان تاریخ پهلوی دور مانده است.

مطالعه کتاب حاضر نشان می‌دهد که تاج‌الملوک پهلوی (ملکه مادر) از همسر سوم محمدرضا شاه (فرح پهلوی) ناراضی بوده و سقوط شاه را به واسطه دخالت‌های فرح در امور سیاسی کشور می‌دانسته و به همین سبب از عروس خود سخت عصبانی و خشمگین بوده و این عصبانیت پس از انتشار چند مصاحبه فرح در نشریات اروپایی به اوج خود رسیده و او را وادار کرده است تا در یک عمل متقابل به اتهامات فرح پهلوی و مادرش (بانو فریده دیبا) پاسخ بگوید. بطور کلی خانواده پهلوی جیمی کارتر (رئیس جمهور اسبق آمریکا از حزب دمکرات) را عامل اصلی سقوط خود می‌دانند.

آنها همچنین در آثاری که طی سالیان اخیر منتشر کرده‌اند سیزده سال نخست‌وزیری طولانی هویدا را از عوامل بدبختی و ادبار شاهنشاهی پهلوی برمی‌شمارند.

در این میان اعضای خانواده محمدرضا شاه مانند اشرف پهلوی، شمس پهلوی و ملکه مادر در خاطراتی که منتشر کرده‌اند فرح دیبا را هم در زمرهٔ اخلال‌کنندگان در روند ادامه سلطنت دانسته و او را به آسیب رساندن و صدمه زدن (غیر عمد) به اساس سلطنت پهلوی متهم می‌کنند.

فرح دیبا اگرچه تاکنون شخصاً خاطرات خود را منتشر نکرده است اما آگاهان و مطلعین نزدیک به خانواده دیبا معتقدند انتشار کتاب معروف «دخترم فرح» به قلم بانو «فریده دیبا» با اشاره و رضایت فرح پهلوی بوده است.

انتشار کتاب «دخترم فرح» که طی آن بانو فریده دیبا (مادر فرح پهلوی) اتهامات سنگینی را به محمدرضا شاه و افراد خانواده او وارد کرده است باعث گردید اشرف پهلوی و شمس پهلوی در اقدامی متقابل کتاب‌های خاطرات خود را منتشر کنند.

همچنین کتاب خاطرات ملکه مادر (تاج‌الملوک) که سالها با اعمال فشار اشرف و شمس از انتشار آن جلوگیری می‌شد توسط انتشارات نیما در نیویورک چاپ و منتشر گردید.

در حقیقت اعضای خانواده پهلوی که در خارج از کشور به خاطر تصاحب و تقسیم بیش از ۲۵ میلیارد دلار ثروت و دارایی به تاراج رفته توسط شاه سابق با چنگ و دندان به جان هم افتاده‌اند با انتشار این قبیل خاطرات قصد لطمه زدن به حیثیت و پرستیژ خانوادگی رقیب و حریف متقابل را دارند.

تندروترین این افراد احمدعلی مسعود انصاری پسرخاله فرح است که در کتاب دو جلدی خاطرات خود حتی حریم خصوصی افراد خانواده پهلوی را نقض کرد و مسایل جنسی خصوصی و ارتباطات نامشروع آنها را نیز به چاپ رساند.

آخرین کتاب در این زمینه کتاب خاطرات رضا پهلوی فرزند محمدرضا شاه است که در ایالات متحده به چاپ رسیده و ولیعهد سابق طی آن به پاسخگویی به کتاب احمدعلی مسعود انصاری و کتاب دخترم فرح (نوشته بانو فریده دیبا) پرداخته است.

شاید برای نخستین بار در دنیای ما است که یک نوه (رضا پهلوی) برای پاسخگویی و هتک حرمت از مادر بزرگ خود (فریده دیبا) کتاب چاپ می‌کند! اینهم از خصوصیات ویژه این خانواده است که برای دستیابی به سهم بیشتری از ثروت‌های چپاول شده توسط محمدرضا شاه به نزدیکترین کسان

خود نیز رحم نمی‌کنند.

کتابی را که اینک پیش رو دارید حاصل مکتوب کردن بیش ده‌ها نوار صوتی - تصویری (آدیو - ویدیو) است.

آنطور که در پیشگفتار ناشر آمریکایی آمده است تاج‌الملوک پهلوی (ملکه مادر) از قبل از سقوط شاه در بهمن ۱۳۵۷ در آمریکا اقامت داشته و در جریان حوادث دو سال آخر رژیم شاه بوده است.

ملکه مادر پس از سقوط شاه شخصاً ابراز تمایل کرده است تا خاطرات خود را روی نوار ضبط کند این خاطرات در اواخر سال ۱۹۷۸ و اوایل سال ۱۹۷۹ ضبط شده‌اند.

مصاحبه‌کنندگان از کارکنان بنیاد تاریخ معاصر ایران در لندن بوده‌اند که این بنیاد ظاهراً در سالهای اخیر به لوس‌آنجلس منتقل شده است.

در انتشار کتاب هیچگونه دخل و تصرفی صورت نگرفته و مطالب عیناً اظهارات تاج‌الملوک پهلوی (ملکه مادر) هستند که بعضاً مشاهده می‌شود بیان بعضی مطالب ناشی از عصبانیت و خشم و کینه‌توزی‌های وی می‌باشد.

همچنین در خلال بعضی از حوادث تاریخی هم به وضوح دیده می‌شود که گوینده اقدام به وارونه جلوه دادن حقایق و تحریف تاریخ کرده است.

بعضی از مطالب نیز ناشی از ساده‌اندیشی و بی‌اطلاعی محض این پیرزن است که در سن ۸۵ سالگی هنوز تصور می‌کرده آمدن و رفتن حکومت‌های جهان به دست انگلستان و آمریکا است!

این اظهارات وی شبیه اظهارات رجال فراری عصر پهلوی و عوامل داخلی آنها است که بروز پدیده خارق‌العاده انقلاب اسلامی ایران را ناشی از اراده حقوق بشر جیمی‌کارتتر (رئیس جمهور اسبق آمریکا) می‌دانند و او را متهم به ساقط کردن محمدرضا شاه می‌کنند.

به سبب وجود این قبیل مطالب تحریف شده مجبور شدیم ضمن حفظ اصالت مطالب و عدم هرگونه حک و اصلاح در متن اصلی پاورقی‌هایی را در ذیل بعضی از صفحات اضافه نمائیم.

بنابراین آنچه که به صورت زیرنویس در پائین بعضی صفحات ملاحظه می‌فرمائید توضیحاتی است که ما اضافه کرده‌ایم و بجز این همه مطالب کتاب عیناً به همان صورتی است که در نسخه چاپ نیویورک موجود است.

خوانندگان محترم تاریخ پژوه در ضمن مطالعه کتاب به اشتباهات انشایی زیادی برخورد خواهند کرد و توجه خواهند داشت وجود این اشتباهات نوشتاری به سبب آن است که ما به هیچ وجه قصد ویراستاری کتاب حاضر را نداشته‌ایم و متن کتاب چون از روی نوار پیاده شده است بیشتر شبیه یک نثر گفتاری است تا یک نوشتار ویرایش شده و منزه ادبی، امیدواریم این تلاش فرهنگی مورد استقبال عامه علاقمندان به تاریخ معاصر ایران و دانش پژوهان و تاریخ نگاران عزیز قرار بگیرد.

نشر به آفرین - احمد پیرانی

تاج الملوک پهلوی در یک نگاه

- نام و نام خانوادگی: تاج الملوک ایرملو
- نام پدر تیمور
- نام مادر شعله
- تاریخ تولد ششم اردیبهشت ۱۲۷۶
- ازدواج با رضاخان میرپنج سوم فروردین ۱۲۹۴
- تولد اولین فرزندان (محمد رضا اشرف) چهارم آبان ۱۲۹۶
- تولد سومین فرزند (شمس) ششم آبان ۱۲۹۸
- تولد چهارمین فرزند (علیرضا) هشتم بهمن ۱۳۰۱
- مرگ علیرضا پهلوی (سانحه سقوط هواپیما) ششم آبان ۱۳۳۳

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

آشنایی و ازدواج با رضاشاه

س: ابتدا اگر ممکن است در مورد چگونگی آشنایی خودتان با مرحوم رضاشاه برایمان صحبت کنید.

ملکه مادر (تاج الملوک):

پدر مرحومم افسر عالیرتبه «دیویزیون قزاق» بود.

«دیویزیون قزاق» لشکری از نظامیان تحت امر ژنرال‌های روسی بود که در دوره سلطنت خاندان قاجار (به‌خصوص در زمان محمدعلیشاه) دایرمدار امور انتظامات و امنیت ایران بودند.

در آن موقع ایران ارتش منظم نداشت و تزار روسیه یک لشکر از قزاق‌ها را به واسطه درخواست شاه قاجار به ایران فرستاده بود.

افرادی که در این لشکر خدمت می‌کردند عموماً از اتباع قفقازیه بودند، ولی فرماندهی آنها با افسران روس بود.

پدر مرحومم به نام «تیمورخان آیرملو» در این قوا خدمت می‌کرد و جزو

افسران ارشد با درجه میرپنجی بود. (میرپنج در آن موقع به منزله سرتیپ امروزی بود.)

البته من بچه بودم و خوب یاد نمی‌آمد. اما مادرم می‌گفت که پدرت قبل از عزیمت به ایران مدت‌ها معاون فرمانده نظامی در بادکوبه بوده و مدتی هم رئیس مرزبانی منطقه ارس و لنکران بوده است.

تا آنجا که به خاطر دارم همه عموها و حتی دایی‌هایم هم در خدمت قوای تزار بودند و یکی از عموهایم به نام «صابرخان» در جنگ با بالشویک‌ها کشته شد.

بنده در بادکوبه (باکو) متولد شدم. تاریخ تولدم در پشت صفحه اول یک جلد کلام‌الله مجید ششم اردیبهشت ۱۲۷۶ ثبت شده بود که چون به خط پدر مرحوم بود همیشه این دستخط را تماشا می‌کردم و دقایقی یاد پدر را در مخیله‌ام زنده می‌ساختم.

این عزیزترین یادگاری است که از آن پدر بزرگوام برایم باقی مانده است. بنده سه خواهر دیگر هم داشتم و یک برادر که برادرم به نام «نریمان» در اغتشاشات انقلاب بالشویکی در قفقاز گم شد و ما هرگز از سرنوشت او مطلع نشدیم.

پدر بنده چند سال قبل از پیروزی بالشویک‌ها و سقوط تزار مامور خدمت در دیویزیون قزاق شد و ما به اتفاق او به ایران آمدیم.

حالا تاریخ‌ها دقیق و درست و حسابی یادم نیست که بگویم چه روز و چه ماه و حتی چه سالی پایمان به ایران رسید.

من از خواهرهای عزیزم کم سن و سال‌تر بودم، آنها هر کدام دو سه سالی از من بزرگتر بودند.

موقعی که به ایران آمدیم مادرم از فراق یگانه پسرش دچار افسردگی شد و مرتباً

به یاد پسر گریه می‌کرد. بعدها هم که خبر آوردند او در اغتشاشات قفقاز به مفقود الاثر شده است در مدت کوتاهی دق کرد و دارفانی را وداع گفت آن موقع اوضاع روسیه درهم و برهم شده بود و دهقانان علیه ملاکین بزرگ شورش کرده و بالشویک‌ها از آنها حمایت می‌کردند.

در آنجا یک دسته کمونیست‌ها بودند که مرام اشتراکی داشتند و مردم را علیه امپراطور تزار و ملاکین تحریک به آشوب می‌کردند. خلق‌الناس هم که می‌دیدند یک عده نظیر «لنین» و «استالین» آمده‌اند و به آنها وعده نان فراوان و غذای ماکول و تقسیم اراضی می‌دهند گول حرف‌های شیرین آنها را خورده و با کمال بی‌چشم و رویی پنجه روی اربابان خود کشیده و ملاکین را از روستاها بیرون کرده و زمین‌ها را بین خود تقسیم می‌کردند!

در برابر این عده که عوام به آنها روس‌های سرخ (بالشویک) می‌گفتند یک عده هم بودند که در حمایت از امپراطور تزار و ملاکین و صاحبان سرمایه و کارخانه‌دارها جلوی بالشویک‌ها در آمده و با آنها مبارزه می‌کردند. این عده دوم به روس‌های سفید معروف شده بودند!

بنده حالا که قرار شده است خاطراتم را بگویم و در دستگاه ضبط و برای آیندگان پخش شود اجازه می‌خواهم بعضی مطالب را بگویم که تا حالا اصلاً و ابداً گفته نشده است. حتی در زمان قدر قدرتی فرزند عزیزم محمدرضا هم ندیدم که در کتاب‌های تاریخ راجع به آنها صحبت شده باشد.

از جمله اینکه مرحوم شوهرم اعلیحضرت فقید در سپاه روس‌های سفید علیه روس‌های سرخ شجاعانه جنگیده بود.

وقتی سرخ‌ها اغلب نواحی روسیه را تصرف کردند بسیاری از ژنرال‌های تزار و بعضی نیروهای وفادار به امپراطور به ایران و ترکیه و کشورهای همسایه فرار کردند.

به این نیروها روس‌های سفید می‌گفتند.

پدر مرحومم چون چند سال قبل از این وقایع به ایران آمده بود از رویدادهای داخلی روسیه تزاری و عمق اتفاقات بی‌اطلاع بود. اما چون میرپنج (سرتیپ) دیویزیون قزاق در ایران بود بعضی از ژنرال‌های فراری به خانه ما می‌آمدند و اطلاعات تکان دهنده‌ای می‌دادند.

براساس این اطلاعات ما فهمیدیم که منطقه قفقازیه بکلی تحت تصرف یک نفر گرجی به نام «یوسف استالین» در آمده که سابق بر این طلبه مذهبی در تفلیس بوده است.

این آدم با آنکه پدرش هم روحانی و از اجل کشیش‌های گرجستان و ارمنستان بوده یکباره بر علیه مذهب و دین شوریده و روحانیون و کشیش‌ها و حتی پدرش را متهم به اغفال مردم کرده و در همه مراکز دینی را بسته و بسیاری از روحانیون را به بیگاری فرستاده بودا داستان دیگر که می‌گفتند این بود که کشاورزان و دهاقین سابق دیروز زمین‌های ملاکین را بین خود تقسیم و اغلب ارباب‌ها را اعدام کرده‌اند. آنها را هم که اعدام نکرده‌اند در مزارع به کار بیگاری واداشته‌اند

آن موقع نفت چراغ و بنزین از بادکوبه به ایران می‌آمد. راه خوزستان صعب‌العبور و در واقع غیرقابل عبور بود.

بعدها شوهر تاجدارم جاده کشید به لرستان و لرستان را وصل کرد به خوزستان و امکان دسترسی مردم به جنوب کشور را بوجود آورد از بحث خودمان دور نیفتیم ...

بعد از پیروزی بالشویک‌ها ارسال نفت چراغ و بنزین به ایران هم قطع شد. حالا که می‌گویم ارسال نفت و بنزین شاید در خاطرتان اینطور مجسم شود که نفت و بنزین را بار تانکر می‌کردند و به ایران می‌آوردند.

واقعیت این طور بود که نفت چراغ را در پیت‌های حلبی ده - بیست لیتری بار قاطر می‌کردند و به ایران می‌فرستادند.

این نفت مخصوص طبقه اشراف و متمولین بود که در خانه‌های خود چراغ نفتی داشتند.

البته نفت چراغ خیلی گران بود و کسی آنرا در بخاری نمی‌ریخت و نمی‌سوزاند اعیان و اشراف هم فقط به اندازه مصرف یک یا دو چراغ گرد سوز نفت می‌خریدند.

چاه‌های نفت بادکوبه متعلق به چند سرمایه‌دار بزرگ بود که روس‌های سرخ آنها را هم از کشور بیرون کردند و در چاه‌ها را بستند. من یادم هست که یکی از صاحبان این چاه‌های نفت که یک ارمنی بود به ایران فرار کرده و پول زیادی خرج قشون قزاق مستقر در ایران می‌کرد تا به بادکوبه حمله کنند و آنجا را تصرف نمایند.

قوای انگلستان هم که در ایران بودند به سرمایه‌داران فراری روسیه کمک می‌کردند تا بلکه مجدداً آب رفته را به جوی بازگردانند. پدرم شب‌ها که به خانه می‌آمد هرچه در طول روز شنیده بود سر کرسی برایمان تعریف می‌کرد و من از حرف‌های آن موقع پدر جسته و گریخته مطالبی را به یاد دارم.

یک روز مرحوم پدرم به خانه آمد و اطلاع داد لشکر قزاق‌های وفادار را به تزار در ایران تقویت شده و انگلیسی‌ها اسلحه و قوای زیادی به آن ملحق کرده و قصد حمله به قفقازیه و بازگرفتن منطقه را دارند و او هم باید همراه لشکر روس‌های سفید به بادکوبه برود.

انگلیسی‌ها حتی سربازان خودشان و سربازانی را از مستعمرات آورده و قاطی لشکر قزاق کرده بودند.

پدرم همراه قزاق‌ها و انگلیسی‌ها رفت و چند ماهی در جبهه‌های متفرقه جنگید و خسته و کوفته به ایران بازگشت.

او در مراجعت اطلاع داد که یک سرباز در جبهه جان او را از مرگ حتمی نجات داده است.

این سرباز فداکار کسی نبود الا «رضاشاه» همسر آینده بنده.

پدرم در طول اقامت در جبهه جنگ با انقلابیون روسیه (در اطراف بادکوبه) از این سرباز خوشش آمده و او را به خدمت شخصی خود گرفته بود. رضا اگرچه در ایران متولد و بزرگ شده بود اما او هم از یک خانواده مهاجر بادکوبه‌ای بود و چون زبان ترکی را خوب می‌دانست و آدم شوخ و بامزه‌ای بود خودش را در دل پدرم حسابی جا کرده بود.

در جبهه هم در کنار پدرم بوده و گویا موقعی که پدرم در محاصره چند انقلابی قرار می‌گیرد «رضا» با شصت تیر خود آنها را به گلوله می‌بندد و پدرم را از آن مقتل حتمی نجات می‌دهد.

اصلاً «رضا» در دیویزیون قزاق مسئول یک قبضه شصت تیر بود و به همین خاطر به «رضاشصت تیری» معروفیت داشت.

«رضا» از اینکه مورد توجه یک میرپنج قرار گرفته خیلی خوشحال بود و به این موضوع فخر می‌کرد.

چند باری به عناوین مختلف رضا به خانه ما آمد و ماهم که از رشادت او در جبهه و کمک و معاضدتش به پدرم مطلع بودیم حسابی از حضور او استقبال کردیم و این رفت و آمدها موجب آشنایی و متعاقباً ازدواج ما شد. به خدمت شما عرض کنم که خانه ما آن موقع در میدان حسن‌آباد کنونی بود.

یک خانه بزرگ (با تعداد زیادی درخت‌های توت و شاتوت) که مرتباً در فصل بهار و تابستان این توت‌ها و شاتوت‌ها روی زمین می‌ریختند و باعث زحمت ما

می‌شدند.

وقتی پدرم با رضا آشنا شد در فصل توت او را می‌فرستاد و رضا هم چند سرباز زیر دستش را می‌آورد و توت‌ها را می‌تکاندند. در موقع شاتوت چینی هم سربازها را بالای درخت می‌فرستاد تا با دقت شاتوت‌های رسیده را بچینند.

یک بار خودش با آن قد بلند و سبیل پر هیبت از درخت بالا رفت و یک کوزه شاتوت چید و پائین آورد و سراغ من آمد و با احترام گفت: رضا این شاتوت‌ها را شخصاً و با دست خود برای شما چیده است، بخورید و به جان رضا دعا کنید!! من چون کم سن و سال بودم و عقلم خوب جا نیفتاده بود همانجا کنار باغچه نشستم و تا آنجا که می‌توانستم از کوزه شاتوت موصوف خوردم.

نزدیکی‌های غروب دچار سردی شدید شده و حالم طغیان کرد.

لله مرحوم چندین کاسه نبات داغ فراهم کرد و کلی رسیدگی کرد تا کمی حالم به جا آمد.

در این اثنا پدرم رسید و از ماقع حال بهم خوردگی من مطلع شد و در حضور من به مادرم گفت: غلط نکنم این پسره (رضا) پایش اینجا «لیز» خورده است!

چون پدرم میرپنج بود و رضا یک آدم با درجه پائین جرأت نمی‌کرد قدم جلو بگذارد و از من خواستگاری کند.

چند ماهی نگذشت که با حمایت پدرم رضا در کار خود ترقی کرد و فرمانده یک گروه از قزاق‌ها شد.

حالا یادم نیست مثلاً چه درجه‌ای گرفت و یا چه شد و چه نشد. فقط می‌دانم که از قزاقی ساده در آمده بود.

چند وقت بعد برای خواهر ارشدم یک خواستگار آمد و پدرم هم چون شخص خواستگار از همکارانش بود دست او را در دست خواهرم گذاشت و